

## هو الله تعالى شأنه العظمة و الكبرياء

و ما سئل السائل في قول الحكماء بسيط الحقيقة كلّ الأشياء قل فاعلم أنّ المقصود من الأشياء في هذا المقام لم يكن إلاّ الوجود و کمالات الوجود من حيث هو وجود و من الكلّ الواجد و هذا كلّ لا يذكر عنده بعض و لا يقابله جزء و الحاصل أنّ بسيط الحقيقة لما كان بسيطاً من جميع الجهات إنّّه واجد و مستجمع لجميع الكمالات التي لا حدّ و لا نهاية لها چنانچه فرموده اند ليس لصنعه حدّ محدود بلسان پارسی ذکر میشود مقصود حکیم از اشياء در عبارت مذکوره کمالات وجود من حيث هو وجود است و از کل دارائی یعنی واجد و مستجمع جميع کمالات نامتناهيه است بنحو بساطت و امثال این بیانات را در مقامات ذکر توحید و قوّت و شدّت وجود ذکر کرده اند مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود منحلّ بوجودات غیر متناهیة شده سبحانه سبحانه عن ذلك چنانچه خود حکما گفته اند بسيط الحقيقة كلّ الأشياء و ليس بشيء من الأشياء و في مقام آخر إنّ أنوار بسيط

الحقیقه تری فی کلّ الأشياء و این ببصر باصر و نظر ناظر منوط است  
ابصار حدیده در کلّ اشیاء آیات احدیّه را مشاهده مینمایند چه که جمیع  
اشیاء مظاهر اسماء الهیّه بوده و هستند و حقّ لم یزل و لا یزال مقدّس از  
صعود و نزول و حدود و اقتران و ارتباط بوده و خواهد بود و اشیاء در  
امکنه حدود موجود و مشهود چنانچه گفته اند لما کان وجود الواجب فی  
کمال القوّة و الشّدّة لو یجوز ینحلّ بوجودات غیر متناهیة و لکن لا یجوز ما  
انحلّ در این بیان سخن بسیار است و مقصود حکماء اگر بتمامه اظهار  
رود مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار لطیف و رقیق مشاهده میشود لذا  
قلم مختار باختصار اکتفا نمود دو مقام در توحید مشاهده میشود توحید  
وجودی و آن اینست که کلّ را به لا نفی میکنند و حق را به الا ثابت یعنی  
غیر حقّ را موجود نمیدانند باین معنی که کل نزد ظهور و ذکر او فنای محض  
بوده و خواهند بود کلّ شیء هالک إلا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل  
وجود نه و ذکر وجود بر او نمیشود چنانچه فرموده اند کان الله و لم یکن معه  
شیء و الآن یکون بمثل ما قد کان مع آنکه مشاهده میشود که اشیاء موجود  
بوده و هستند مقصود آنکه در ساحت او هیچ شیء وجود نداشته و ندارد  
در توحید وجودی کل هالک و فانی و وجهه که حقّست دائم و باقی و

توحید شهودی آنست که در کلّ شیء آیات احدیّه و ظهورات صمدانیّه و تجلیات نور فردانیّه مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی نازل ﴿سُنُرِيهِمْ﴾ آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسِهِمْ ﴿﴾ در این مقام در کلّ شیء تجلیات آیات بسیط الحقیقه مشهود و هویدا مقصود حکیم این نبوده که حقّ منحلّ بوجودات نامتناهیّه شده تعالی تعالی من أن ینحلّ بشیء أو یحدّ بحدّ أو یقترن بما فی الإبداع لم یزل کان مقدّسا عن دونه و منزّها عمّا سویه نشهد أنّه کان واحدا فی ذاته و واحدا فی صفاته و کلّ فی قبضة قدرته المهيمنة علی العالمین و در مقامی کلّ ما ذکر أو یذكر یرجع إلی الذکر الأوّل چه که حقّ جلّ و عزّ غیبّ منیع لا یدرکست در این مقام کان و یكون مقدّسا عن الأذکار و الأسماء و منزّها عمّا یدرکه أهل الإنشاء السبیل مسدود و الطّلب مردود لذا آنچه اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاریست بکلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود اوست مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید در این مقام کلّ الأسماء الحسنی و الصّفات العلیا ترجع إلیه و لا تجاوز عنه کما ذکر أنّ الغیب هو مقدّس عن الأذکار کلّها و مقرّ نور توحید اگر چه در ظاهر موسوم باسم و محدود بحدود مشاهده میشود و لکن در باطن بسیط مقدّس

از حدود بوده و این بسیط اضافی و نسبی است نه بسیط من کلّ الجهات در این مقام معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیّه و مطلع نور احدیّه مربّی کلّ اشیاء است و دارای کمالات لا تخصی و از برای اینکلمه در این مقام بیانی در کنائز عصمت مستور و در لوح حفیظ مسطور لا ینبغی ذکره فی الحین عسی الله أن یأتی به إنّه هو العلیم الخبیر و دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر دلیل بوده چه که مقصود قائل را ادراک نموده‌اند فی الحقیقه نمیتوان بظاهر قول کفایت نمود و بشماتت برخاست مگر در کلمات نفوسیکه متجاهر بکفر و شرک باشند قول چنین نفوس قابل تأویل نه و حکما فرق مختلفه بوده و هستند بعضی آنچه ذکر نموده‌اند از کتب انبیاء استنباط کرده‌اند و اوّل من تدرّس بالحکمة هو ادریس لذا سمّی بهذا الاسم و او را هرمس نیز گفته‌اند در هر لسان باسمى موسومست و در هر فنی از فنون حکمت بیانات وافیه کافیه فرموده‌اند و بعد از او بلینوس از الواح هرمسیّه استخراج بعضی علوم نموده و اکثر حکما از کلمات و بیانات آن حضرت استخراج فنون علمیّه و حکمتیّه نموده‌اند باری این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفظا لأمر الله در ظاهر رد فرموده‌اند و لکن اینعبد مسجون لا یذکر إلاّ الخیر و

دیگر الیوم یومی نیست که انسان مشغول بادراک این بیانات شود چه که علم باین بیان و امثال آن انسانرا غنی نموده و نخواهد نمود مثلا حکیمی که باین کلمهء تکلم نموده لو کان موجودا و الذین أقرّوا له فیما قال ثمّ الذین اعترضوا علیه کلّ در صقع واحد مشاهده میشوند هر یک بعد از ارتفاع نداء مالک اسماء از یمین بقعه نورآء بکلمه بلی فائز شد مقبول و محمود و دون آن مردود چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروه حقایق و عرفان مشاهده مینمودند علی شأن ظنّوا بأنّ ما خرج من أفواههم أنّه قسطاس توزن به الأقوال و اسطراب یؤخذ عنه تقویم المبدء و المال مع ذلک در ایّام ربیع رحمن و هبوب اریاح امتحان ما وجدنا لهم من إقبال و لا من قرار اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقّف کند لدی الحقّ مذکور نه و از اجهل ناس محسوب چه مقصود از علوم عرفان حق بوده هر نفسی از این طراز امنع اقدس ممنوع ماند از میّتین در الواح مسطور ای حسین مظلوم میفرماید قول عمل میخواید قول بلا عمل کنحل بلا غسل أو کشجر بلا ثمر در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه و الا زمزمه إنّی أنا الله در هر شجری موجود در مقام بیان باین کلمه تکلم نموده و مقصود آنکه عارف

بالله بمقامی صعود مینماید که چشمش بمشاهده انوار تجلی مجلی منور و گوشش باصغاء نداء او از کلّ شیء فائز این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه اظهار نموده‌اند این مقام قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود ندای سدره الهیه را که بر اعلی البقعه مابین بریه تصریحاً من غیر تأویل مرتفع است و باعلی النداء کل را ندا میفرماید ابا اصغا نموده چه اگر اصغا شده بود بذکرش قیام مینمود حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حبّ نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده او عرف و ستر او عرف و انکر باری بسا از نفوس که تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده‌اند و در حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق اسم قیوم محروم مانده‌اند الأمر بید الله يعطی من یشاء ما یشاء و یمنع عمّن یشاء ما أراد إنّهُ لهُو المحمود فی أمره و المطاع فی حکمه لا إله إلا هو العلیم الحکیم در این ایام در یکی از الواح نازل کم من ذی عمامة منع و أعرض و کم من ذات مقنعة عرفت و أقبلت و قالت لک الحمد یا إله العالمین کذلک جعلنا أعلیهم أسفلهم و أسفلهم أعلیهم إنّ ربّک لهُو الحاکم علی ما یرید یا حسین قل لمن سئل دع الغدیر و البحر الأعظم أمام وجهک تقرّب إلیه ثمّ اشرب منه باسم ربّک العلیم الخبیر لعمری إنّهُ یبلغک

إلى مقام لا ترى فى العالم إلا تجلى حصرة القدم و تسمع من السدرة المرتفعة  
على العلم أنه لا إله إلا هو المقتدر العزيز القدير هذا يوم ينبغى لكل نفس إذا  
سمع النداء من مطلع البداء يدع الورى ورائه يقوم و يقول بلى يا مقصودى ثم  
لبيك يا محبوب العالمين

قل يا أيها السائل لو يأخذك سكر خمر بيان ربك الرحمن و تعرف ما  
فيه من الحكمة و التبيان لتضع الإمكان و تقوم على نصره هذا المظلوم الغريب  
و تقول سبحان من أظهر الجارى المنجمد و البسيط المحدود و المستور المشهود  
الذى إذا يراه أحد فى الظاهر يجده على هيكل الإنسان بين أيدي أهل  
الطغيان و إذا يتفكر فى الباطن يراه مهيمنا على من فى السموات و الأرضين  
استمع ما تنطق به النار من السدرة المرتفعة النوراء على البقعة الحمراء يا قوم  
أسرعوا بالقلوب إلى شطر المحبوب كذلك قضى الأمر و أتى الحكم من لدن  
قوي أمين

يا أيها السائل قد ذكر ذكرك لدى الوجه فى هذا السجن المبين لذا نزل  
لك هذا اللوح الذى من أفقه لاحت شمس ألطاف ربك العزيز الحميد عرف

قدّرها و اغل مهرها إنّها خير لك إن كنت من العارفين نسئل الله أن يؤيّدك  
على أمره و ذكره و يقدر لك ما هو خير لك فى الدّنيا و الآخرة إنّّه مجيب  
دعوة السّائلين و أرحم الرّاحمين

يا أيّها العبد إذا انجذبت من نفحات إشارات مالک الأسماء و استنورت  
بأنوار الوجه الذى أشرق من مطلع البقاء توجّه إلى الأفق الأعلى قل يا فاطر  
السّماء و مالک الأسماء أسئلك باسمك الذى به فتحت أبواب لقائك على  
خلقك و أشرقت شمس عنايتك على من فى ملكك أن تجعلنى مستقيما  
على حبّك و منقطعا عن سوائك و قائما على خدمتك و ناظرا إلى وجهك  
و ناطقا بشائك أى ربّ أيّدنى فى أيّام ظهور مظهر نفسك و مطلع أمرك  
على شأن اخرق السّبحات بفضلك و عنايتك و أخرج الحجابات بنار  
محبّتك أى ربّ أنت القويّ و أنا الضّعيف و أنت الغنيّ و أنا الفقير أسئلك  
ببحر عنايتك أن لا تجعلنى محروما من فضلك و مواهبك يشهد كلّ الأشياء  
بعظمتك و إجلالك و قوّتك و إقتدارك خذ يدى بيد إرادتك و أنقذنى  
بسلطانك ثمّ اكتب لى ما كتبه لأصفيائك الذين أقبلوا إليك و وفوا بعهدك



و میثاقک و طاروا فی هوآء إرادتک و نطقوا بثنائک بین بریتک إنک أنت  
المقتدر المهيمن المتعالی العزيز الکریم